



## مبارزه طبقاتی در پرتغال

این مقاله در نوامبر سال گذشته برای **کندوگاو** رسید. با تاخیر افتادن انتشار این شماره **کندوگاو** و وقایع مهمی که از نوامبر سال گذشته تا بحال در پرتغال رخ داده، ما از نویسنده این مقاله خواستیم که با افزودن قسمت دومی، تحلیل وقایع نوامبر و انکشاف مبارزه طبقاتی از آن پس، این مقاله را کامل کند. بعلمت حجم زیاد این مقاله ناچاریم ضمیمه را هم به همین دلیل بشماره بعد موکول کردیم. در برخی موارد که اشاره نویسنده عقیدت بزمان نوشته شدن بوده، دیگر تغییری در متن داده نشده است.

پائیز ۱۳۵۵  
کندوگاو

تناسب جهانی قوا علیه امپریالیزم و بنفع نیروهای انقلابی بوقوع پیوسته است که کماکان با شدت فزاینده‌ای، به رغم شکست‌هایی که اینجا و آنجا تحمیل شده‌اند، ادامه دارد. دو وجه مشخصه مهم این چرخش مساعد در جریان شکوفایی انقلاب جهانی یکی ظهور روشن‌کنش و تأثیر پذیری متقابل سه بخش عمده انقلاب جهانی است: انقلاب‌های رهایی بخش مستعمراتی، انقلاب کارگری در کشورهای امپریالیستی و انقلاب سیاسی علیه بورژوازی در جوامع در حال گذار. و دیگری اهمیت روزافزون مبارزات انقلابی در خود کشورهای امپریالیستی است. در این دوره، از یک طرف، انقلاب‌های ضد امپریالیستی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره عامل بسیار مؤثرتری در گشودن مبارزه انقلابی در کشورهای امپریالیستی هستند و از طرف دیگر، با آغاز برخاستن انقلابی در اروپای سرمایه داری و پایان انزوای انقلاب مستعمراتی، امپریالیزم دیگر امکان اینکه تمام نیروهای ارتجاعی را برای سرکشی انقلاب‌های مستعمراتی بسیج کند، ندارد. مقاومت قهرمانانه توده‌های زحمتکش ویتنامی یکی از مهمترین عوامل فراهم شدن زمینه اقتصادی و سیاسی انکشاف دوره نوینی از مبارزات طبقاتی در کشورهای امپریالیستی بود و بحران اقتصادی و سیاسی امپریالیزم و رشد مبارزات ضد سرمایه داری کارگران در این کشورها خود بنوعی موجب تضعیف امپریالیزم و جلوگیری از تمرکز نیروهای ارتجاعی علیه انقلاب ویتنام و در نتیجه کمک به پیشروزی آن شد. فرایند کنونی انکشاف مبارزات طبقاتی در پرتغال نمونه شناساننده دیگری از این چرخش مساعد در تناسب جهانی قواست.

همانطور که در مقدمه جزوه "مبارزه مسلحانه" بد رستی ذکر شده، تحولات انقلابی در مبارزات طبقاتی در سال طای ۱۹۶۷-۶۸ بازتاب کننده نقطه عطفی تاریخی در فرآیند انقلاب جهانی بشمار رفته است. از این تاریخ به بعد چرخش چشم‌گیری در

\* انتشارات طلیمه، جزوه شماره ۴ (بروکسل و مرداد ۱۳۵۴).

یکسال و نیم پس از سقوط رژیم فاشیستی، پرتغال به محل وقوع عالی ترین سطح از مبارزات ضد سرمایه داری تبدیل شده است. این مبارزه در آفریقا آغاز گشت. امپریالیزم پرتغال ضعیف تر و در آن واحد جاندارتر از آن بود که به موقع بتواند استراتژی تواضع آمیزی را بپذیرد. در نتیجه، ۱۲ سال جنگ های مستعمراتی مستقیماً به سرنگونی دیکتاتوری سالازار است. در خود پرتغال منجر شد. امروزه تمام محافل امپریالیستی هشدار می دهند که پرتغال بزودی کمونیستی خواهد شد. قریب شصت سال پیش، لنین برای توجیه این واقعیت طبعی آمیز که برخلاف "تصور کلاسیک انقلاب جهانی"، انقلاب سوسیالیستی در روسیه - یعنی کشوری که از لحاظ توسعه اقتصادی شاید ناصفاً بدترین کشور اروپائی برای ساختمان سوسیالیزم بود - قبل از کشورهای پیشرفته صنعتی آغاز شد، بحث می کرد که "زنجیر امپریالیزم از ضعیف ترین حلقه اش گسسته می شود". امروزه حلقه های ضعیف مجدداً در حال گسستند. اما این بار این حلقه ها در قلب کشورها امپریالیستی قرار گرفته اند. پس از سال های مدید، انقلاب سوسیالیستی برای نخستین بار در یک کشور امپریالیستی در دستور روز است. گوش این فراشد عظیم خواهد بود. شکست ضد انقلاب در پرتغال و تصرف قدرت به دست کارگران، سرمایه داری اروپا را بلیزه خواهد آورد. تأثیر مستقیم آن در کشور همسایه، اسپانیا، جایی که دیکتاتوری فرانکیستی زیر ضربات طبقه کارگر در حال اختفای است، نوازی به تأکید ندارد. گشایش مبارزات انقلابی در اسپانیا خود تأثیر هر چه قدر تعدتری در از هم پاشیدگی نظام سرمایه داری در کنسول اروپا خواهد داشت. بدون تردید می توان گفت که مرکز ثقل کمونیستی انقلاب جهانی در شبه جزیره ایبری قرار دارد.

پس دلیل نیست که طبقات استثمارگر سراسر جهان به جنب و جوی افتاده و سرحد تلاش خود را برای شکست دادن طبقه کارگر پرتغال و متوقف ساختن تیر خلاص قریب الوقوع کارگران اسپانیائی می ذول دهند. سرمایه داری اروپائی که ده ها سال چشم و گوش خود را به ندیج حکومت وحشیانه فاشیزم پرتغال تحت عنوان "متفق کهن" بست بود، امروزه تمام نیروهای اقتصادی و سیاسی اش را - از محاصره اقتصادی گرفته تا دروغ پردازی ابزارهای تبلیغاتی و هوچی گری احزاب سوسیال دیکرات - در دفاع از "دیکراسی" در پرتغال و طم خطر "دیکتاتوری کمونیستی" بسیج کرده است. حتی دلک شعاع ۲ (!) \* امپریالیزم، محمد رضا خان جلاد هم وقاحت (و جنون) ابعدی رسانده که مطبوعات، رادیو و تلویزیونش گاه و گداری گزاره "فجایع ضد دیکراتیک کمونیست ها" را منتشر می سازند. بعلاوه، چ پیش یک هیأت نظهدگی با مصطلاح "اقتصادی" ایرانی برای باصطفا "مطالعه سیستم متروی لیسن" به پرتغال سفر کرد. هدف اصلی مذاکره برای خریداری تعدادی ماشین های زره پوش مخصوص مقابله با تظاهرات خیابانی بود (۵۰ سال حکومت فاشیستی مهارت خاصی در ساختن این زره پوش ها به صنایع پرتغالی داده است) - سنگ دوده امپریالیزم جهانی مشتاق است که با پرداخت "سهم نفت" لا شخوران پرتغالی، او هم سهم خود را در سابقه امدادی جهانی برای نجات نظام در حال اختفای سرمایه داری پرتغال انجام دهد. در برابر این اقدامات ارتجاع جهانی، اهمیت حیاتی همیستی بین المللی باید برای همه ایرانیان مترقی و مبارز روشن باشد. اساسی است که ما نیز با تمام نیرو در دفاع از انقلاب ایبری و برای سد و کمرنگی توطئه های امپریالیستی بسیج شویم. در این رابطه جنبش متشکله دانشجویان ایرانی نیز، بخصوص در اروپا، وظایف مهمی بدوش دارد. اخیراً هیأت دبیران موقت کنگره راسیون جهانی دانشجویان ایرانی اطلاعیه ای برای کلیه واحدها ارسال کرده بود که در آن لزوم شرکت

\* اسفا بحال روانی زشکانی که باید با عوارض روحی عده خود خربینی آنها مهر گلنبار روند. حتی در دلگنی هم قادر به ارشای آن نخواهد بود. مقام دلگ شماره ۱ کماکان به ایدی امین اوگان دانی تعلق دارد!

فعال دانشجویان ایرانی در اقدامات همیستی با مبارزات ضد فاشیستی و ضد سرمایه داری بوده های زمینگن پرتغال تأکید شده بود. در برخی از کشورها (مثلاً آلمان غربی) این توصیه جامعه عمل نیز بخود پوشیده است. همگی باید فعالانه برای تعمیم آن تلاش کنیم. اما صرفاً به شرکت در عملیات همیستی نمی توان بسنده کرد. امروزه در پرتغال ما شاهد یک فراشد زنده تکوین انقلاب سوسیالیستی هستیم که مطالعه و بررسی آن، آموختن از تجربیات جنبش انقلابی، و از همه مهم تر، اشاعه این برداشت ها همان قدر با اهمیت است که اقدامات عملی در اعلام همیستی با آن. اصولاً بدون چنین کاری نخواهیم توانست در دفاع از انقلاب پرتغال نیروهایمان را بنگراندیم. بیچ کنیم. متأسفانه در این رابطه اپوزیسیون مترقی سیاسی ایرانی، اکثر از استثنائات نادریگذرم، در مجموع بسیار کمبود داشته است. هیچ یک از "سازمان ها"، "احزاب"، "گروه ها" و "جبهه ها" سیاسی چپ ایرانی کوششی در جهت رفع این کمبود نکرده است. در مسرف یکسال و نیمی که از سرنگونی رژیم کیتائومی گذرد، تعداد مقالاتی که در نشریات چپ ایرانی منتشر شده انگشت شمارند و گذشته از آن این چند مقاله هم جز یکی دو مورد استثنائی همگی صرفاً خبری و توصیفی هستند. درس های پربهای مبارزه انقلابی توده های کارگر و دهقان پرتغال بدین شان در اختیار جانین ایرانی قرار نمی گیرند.

\* تنها نشریه ضد رژیم که واقعاً به سأل پرتغال توجه کرده مجله پیام دانشجویست که در هر دو شماره اخیر آن مقاله نسبتاً مفلسی در این باره منتشر ساخته است. گذشته از برخی اشتباهات واضح نویسندگان آن، همین امر که این نشریه اهمیت سأل را درنگ کرده خود بایستی سرشک دیگران شود. وضع دیگر نشریات مترقی ایرانی ("دانشجویی"، "حزبی" و "ستقل") تأسف آور است.

روزی نامه های پتاره سرخ، توپان و کمونیست که حلقا باعث خجالتند: ستاره سرخ که اساساً سأل پرتغال را کنار گذاشته و تاکنون (شماره های ۲۴ تا ۲۶) حتی خبر کودتا را اطلاع نداده است. توپان در تهر ۱۳۵۲، شماره ۸۲، با مقاله ای "در برابر کودتای نظامی پرتغال" خبر سرنگونی دیکتاتوری کیتائو را مسدود ساخت ولی با وجود اینکه هشدار داد "اما هنوز تا پیروزی کامل خلق پرتغال... راه دشواری برجای مانده است" از آن زمان سأل کنون (تا شماره ۹۲) سأل پرتغال را به گونه فراموشی سپرده است. کمونیست یکسال پس از کودتا تازه به خوانندگان لطف کرده با درج "مختصری درباره پرتغال" (شماره ۲۰، فروردین ۱۳۵۴) اطلاع دادند که در پرتغال هم خبری هست. البته مطابق معمول لیسنی از این مختصر هم صرف حمله به "سوسیال امپریالیسم" شده بود. باختر امروز تا آنجا که ما اطلاع داریم تاکنون چیزی نبوده است. (از شماره ۵۴ تا ۶۸) در ایران آزاد شماره ۹۲، مقاله درازی در باره یونان منتشر شده بود که در چهار پنج سطر هم به پرتغال پرداخته است؛ اما هدف این چند سطر هم صرفاً بر حذر داشتستن خوانندگان از افکار واهی درباره تشبیه مکانیکی این رویدادها بنا آنچه که در ایران می تواند رخ دهد ("آرزوی ظهور یک اسپنولا در ایران")، بود. (با در نظر گرفتن توجهی که نشریات ایرانی به سأل پرتغال می ذول داشته اند این مقاله هم قدری بی فایده است چون کم از این رویدادها خبر ندارد که بخواید دست به تشبیه مکانیکی نیز بزند، آنها هم که با خبرند بدرت دست به چنین تشبیهی خواهند زد. البته شاید بجز خوانندگان ایران آزاد! (پیام مجاهد هم بدلیل خودش دست به سأل پرتغال نزده است (شماره ۲۴ و ۲۸ در دست نبود).

نشریات حزب توده ایران بیش از مجموع نشریات دیگر گروه ها به تبلیغ و تشریح سأل پرتغال پرداخته اند. اما آنها نیز، با در نظر گرفتن امکانات وسیعی که در اختیار دارند، از این بی اطلاعی صوری سستی نیستند. مردم، ارگان مرکزی حزب، در ۲۵ شماره اخیرش فقط سه مقاله کوچک منتشر ساخته است - اولی: خبر کودتا (شماره

حالت پیشا-انقلابی موجود در پرتغال - سطح عالی رزمندگسی  
 توده ها و از هم پاشیدگی دستگاه های سرکوب کننده \* طبقات حاکمه -  
 نمی تواند برای مدت درازی ادامه پیدا کند - یا طبقه کارگر با ایجاد  
 ارگان های مستقل خود سازماندهی و تحت رهبری حزب انقلابی  
 مارکسیستی قدرت را بدست خواهد گرفت و یا اینکه نیروهای ضدانقلاب  
 به بحران کنونی خاتمه خواهند داد \* چنین موقعیتی عالی ترین  
 و نهائی ترین معیار برای آزمایش احزاب، برنامه ها و شی های  
 سیاسی است \* نظریاً تمام گرایش های سیاسی که امروزه در عرصه  
 جهانی درون طبقه کارگر به چشم می خوردند در پرتغال نیز فعالیت  
 می کنند: گرایش های رفرمیست، استالینیست، مائوئیست آنارشیزم، سته  
 یکالیست و تروتسکیست همگی توسط یک یا حتی چند سازمان متشکل  
 سیاسی در مبارزه طبقاتی پرتغال شرکت دارند \* همین تهمین معیار  
 برای ارزیابی این گرایش ها سنجش توانایی و آمادگی هر یک در ارائه  
 رهبری انقلابی صحیح برای پیشبرد طبقه کارگر بسوی انقلاب سوسیال  
 لیستی و کسب قدرت است \* زمانی یکی از ژنرال ها گفت " جنگ بدترین  
 رویداد ممکن برای ارتش است" ! - برای گرایش های انقلابی کاذب  
 نیز اوضاع انقلابی بدترین رویداد ممکن است \* دقیقاً در چنین اوضاعی  
 است که ورشکستگی ها آشکار می شوند \* امروزه برای کلیه سازمان هایی  
 که به نحوی از انحاء ادعای سوسیالیسم می کنند، پرتغال سنگ محک  
 است - و این نه صرفاً در رابطه با برنامه ها و مواضع گرایش های در  
 گبر درون پرتغال، بلکه همچنین، در رابطه با میزان ظرفیت  
 گرایش های سیاسی موجود در اپوزیسیون مترقی ایرانی در پذیرفتن  
 درس هایی که تجربیات مبارزات پرولتاریای پرتغال فراچنگ آورده اند \*  
 تاکنون که متأسفانه اپوزیسیون ایرانی در این آزمایش چندان توفیقی  
 کسب نکرده است \* همانطور که قبلاً اشاره کردیم حتی اهمیت این

سأله آن چنان که باید و شاید درک نشده است \* هدف ما از نوشتن  
 این مقاله برداشتن گامی در راه رفع این کمبود است \* البته کمبودی  
 که دیگران نیز مقصر آنند ما به تنهایی نخواهیم توانست برطرف کنیم -  
 امیدواریم همراه با دیگرانی که در درک اهمیت این سؤال یا ما همفکر  
 بوده اند، بتوانیم انگیزه ای برای آغاز کوشش همگانی در رفع آن شویم \*

## علل کودتای نظامی ۲۵ آوریل

در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ حکومت مارسلو کیتانو، معروف تداوم تاریخ  
 رژیم دیکتاتوری سالازار است و قریب نیم قرن حکومت و خشیانه و لجام -  
 گسیخته فاشیسم در پرتغال، در عرض صرفاً چند ساعت با یک عمل  
 جراحی ساده (بدون خونریزی زیاد!) توسط بخشی از ارتش  
 به رهبری "کمیته گرداننده" جنبش نیروهای نظامی "از میان بر -  
 داشته شد \* گذشته از نیازهای آکادمیک و تاریخ نگاری، برای درک  
 فرآیند بعدی جنگ طبقاتی و ارزیابی نقش نیروهای مختلف اجتماعی  
 - و از همه مهمتر برنامه احزاب و گرایش های سیاسی گوناگون طبقه  
 کارگر - بررسی دقیق علل کودتای و محتوای اقتصادی و سیاسی آن که  
 منجر بوقوع آن شد، ضروری است \* مشاهده خواهیم کرد که بسیاری  
 از مواضع اشتباه و ضد انقلابی بعدی گروه های چپ (از مواضع  
 سکتاریستی و ماوراء چپ گرفته تا مواضع اپورتونیستی و سازشگرانه)  
 دقیقاً در برداشت نادرست از علل کودتای ریشه دارند و بدون شناخت  
 این ریشه ها نخواهیم توانست پژوهش طلبی های بعدی برای توجیه  
 این مواضع را در چارچوب لازم ثئوریک قرار دهیم \*

دنباله پاورقی صفحه پیش

\* در نوشتن این مقاله از نشریات متعددی یاری گرفته ایم که برای  
 جلوگیری از کثرت پاورقی ها از ذکر آنها خودداری می کنیم \* ذیلاً صرفاً  
 به منابع عمده ای که بویژه مورد استفاده قرار گرفته اند و آزادانه  
 از آن اقتباس کرده ایم اشاره می کنیم \* البته اگر افرادی در مقاله  
 هست (که بدون تردید زیادند) الزاماً گناه از منابع نیست و مسؤولیت  
 آن کاملاً بعهده ماست \* در ضمن، از آنجا که رویدادها با سرعت  
 عجیبی منظره سیاسی پرتغال را دستخوش تغییر قرار داده اند، لازم  
 است اشاره کنیم که تهیه این مقاله در اوائل اکتبر ۱۹۷۵ آغاز شد \*

1. Our Common Struggle, Newsletter of the Portuguese  
 Workers Coordinating Committee

(خبر نامه کمیته گرداننده کارگران پرتغالی - در دست نیاید - شماره ۱)

2. IMPRECOR, Information Organ of the United Secretariat  
 of the Fourth International.

(ارگان خبری دبیرخانه متحد بین الملل چهارم - شماره ۱ - ۲۶)  
 3. INTERNATIONAL SOCIALISM, Journal of the International  
 Socialists (نشریه سوسیالیست های انترناسیونالیست - شماره ۱ - ۲۶)

4. INTERCONTINENTAL PRESS

(هفته نامه مارکسیستی خبری که حاوی اسناد متعددی از سازمان  
 های سیاسی گوناگون در باره پرتغال بوده است - شماره های بیست  
 مه ۱۹۷۴ تا اکتبر ۱۹۷۵)

5. Paul M. Sweezy: "Class Struggle in Portugal,"  
 Monthly Review, No. 4 & 5, Vol. 27.

6. Robin Blackburn: "The Test in Portugal,"  
 New Left Review, No. 87-88.

7. PORTUGAL & SPAIN: TOWARDS THE IBERIAN SOCIALIST  
 REVOLUTION, International Marxist Group pamphlet -  
 September 1975.

(۱۱۲) دومی: "نامه رفیق آلوارو کونیال... به رفیق ایبرج  
 اسکندری...!" (شماره ۱۲۰) سومی: "قطعنامه پانزدهم پانزدهم  
 کمیته مرکزی در "پشتیبانی از انقلاب پرتغال" (شماره ۱۴۱) - علاوه  
 در مجله سائل بین المللی ترجمه های مقاله ای از سردبیر روزنامه  
 حزب کمونیست پرتغال (شماره ۷۲) و مباحثه ای با آلوارو کونیال  
 (شماره ۷۴) و در دنیاد مقاله درباره کودتای ۲۵ آوریل  
 (شماره ۱ - تیر ۱۳۵۳) و درباره سقوط امپراطوری مستعمراتی  
 پرتغال (شماره ۴ - مهر ۱۳۵۳) منتشر شده اند \* این البته از کارها  
 و گروه های دیگر بهتر است ولی کافی نیست \* در مقاله اول مردم  
 درباره پرتغال اعلام شده بود که "پندآموزی" از چگونگی رویدادها  
 انقلابی در پرتغال "می تواند در کمک به پیشرفت جنبش رهایی بخش  
 خلق های کشور ما موثر واقع شود" \* با این چند مقاله مختصراً  
 خود جذب توده هنوز این "پندآموزی" را آغاز نکرده است (البته  
 از شیوه "پندآموزی" حزب توده و مواضع آن فعلاً بگذریم) \*

نشریات "مستقل" چین از قبیل عصر عدل و مانیفست سائل انقلاب  
سوسیالیسم که در این آزمایش حتی از نشریات "ایسم دار" فوق -  
 الذکر روسیه تر از آب در می آیند \* هیچ یک به سؤال پرتغال کوچکترین  
 توجهی نکرده است \*

مانیفست: ... بنا به سرسخن هایش "مستقل از هر قدرتی  
 است - "خواه این قدرت یک حکومت سوسیالیستی (!؟) باشد خواه  
 یک دسته حزبی" (شماره ۲) \* امیدواریم که این پژوهشنامه مستقل  
 مارکسیستی "مارکسیزمش را به حد "استقلال" از مبارزات طبقاتی  
 و تاریخ ساقط نکرده باشد \*

عصر عدل در شماره اول بعنوان یکی از محاسن نشریه اعلام کرد  
 "قصد این را نداریم که درباره هدف و آرمان خود... قلمرو سائل  
 کنیم" \* بنابراین از آنجا که نمی دانیم هدفش چیست شاید بتوان از  
 بنی علقی اش به مبارزات انقلابی در پرتغال ایرادی گرفت \* اما  
 حداقل می توان گفت که عصر عدل قدری بی سنی است \*

## ریشه های بحران رژیم سالازار

رژیم فاشیستی آنتونیو سالازار در اواخر دهه ۳۰-۱۹۲۰ - یعنی دوران بحران های عمیق سرمایه داری در سطح جهانی - متولد و مستحکم شد. طبقه حاکمه پرتغال که همانند خویشاوندانش در دیگر کشورهای اروپائی با مشکلاتی عمیق مواجه شده بود و خود را ضعیف تر از آن می یافت که از طریق نهاد های بورژوا - دیکراتیک حکومت کند، به سوی رژیم خفقان به سرکردگی یک "مرد قسوی" روی آورد. رژیم فاشیستی اگر بخاطر پیوندش با سرمایه داری جهانی و حمایت پیکر آن نبود مدت ها پیش سرنگون می شد. سالازار مانند همقطار دیکتاتورش در اسپانیا، فرانکو، از "جنگ سرد" ضد کمونیستی که بین از جنگ جهانی دوم توسط امپریالیزم بره افراطی زیرکانه استفاده کرد تا به رغم همکاری اش با محور شکست خورده فاشیزم بقای رژیم را تضمین کند (همچنین به خاطر پیوند های اقتصادی پرتغال و انگلستان که از قرن نوزدهم به بعد گسترش یافته بود از پشتیبانی فعال بورژوازی انگلیسی برخوردار شد) بدینسان با شرکت در بیمان ناتو (۱۹۴۹) و برخورداری از سلاح های مدرن و ابزار خفقان جدید، رژیم فاشیستی پرتغال تبدیل به یکی از ارکان "دنیا آزاد" شد. برای جلوگیری از قهرقراضی رفتن هرچه بیشتر سرمایه داری عقب افتاده پرتغال به نسبت سرمایه داری اروپائی، رژیم سالازار سیاست حمایت شديدی را دنبال کرد؛ ورود سرمایه خارجی را محدود ساخت؛ فعالیت فعالانه خود را در خدمت تعدادی از گروه های انحصاری اقتصادی قرار داد و با اعطای امتیازات ویژه به آنها در پرتغال و در مستعمرات، غیرمعمول عقب افتادگی عمومی پرتغال، کنسرسیون های قدرتمندی که توانائی رقابت با صنایع پیشرفته اروپائی را داشتند، نشو و نما داد. مهم ترین این گروه های انحصاری (CUF - Campanha Uniao Fabril) بود که در سال ۱۹۵۰ بیش از یک دهم صنایع پرتغال را تحت کنترل داشت (سهوم عده صنایع شیمیائی و نساجی) و چهار کنسرسیون - قدرتمند دیگر نیز در گروه (Champalimaud) شامپالیماد، بانک پرتغال و آتلانتیک (Portugues do Atlantico)، بانک اسپیریتو سانتو (Espirito Santo)، و شرکت بورگس و ایرماو (Borges e Irmao) وجود آمدند.

مستعمرات آفریقائی در این جریان تقویت سرمایه داری پرتغال نقش اساسی بازی کردند. پیوند های اقتصادی پرتغال با مستعمراتش بر اساس مناسبات کلاسیک استعماری - یعنی واردات مواد خام به نهای نازل و صادرات محصولات صنعتی پرتغال - موقعیت خاصی برای سرمایه داری پرتغال ایجاد کرده بود. تعدادی از صنایع پرتغالی که به بازارهای اروپائی صادر می کردند صرفاً بخاطر برخورداری از منابع ارزان مواد خام بود که توانائی رقابت با صنایع اروپائی را داشتند. مثلاً صنایع نساجی گروه CUF بدون کتان خام موزامبیک مدت ها پیش از بین رفته بودند، استثمار شدید و بیگاری اجباری در موزامبیک و آنگولا سود های سرشاری برای مالکین پرتغالی مزارع نیشکر و پنبه، معادن الماس و کشتزارهای قهوه به بار می آورد. استثمارگران پرتغالی صد ها هزار نفر را برای کار به آفریقای جنوبی فرستادند - سهوم عده دستمزد آنان مطابق قرارداد قبلی مستقیماً به دولت پرتغال پرداخت می شد. بیهوده نبود که نخست وزیر پرتغال اعلام داشت: " نزد ما آفریقا بیش از صرفاً سرزمینی برای استثمار است... بدون آن ما ملتی کوچک هستیم، با حفظ آن قدرتی بزرگ". بدین سان مخارج توسعه اقتصادی پرتغال بدون زحمتکشان آفریقائی افتاده بود.

این سیاست استثمار بیرحمانه و سرکوب وحشیانه نظامی که چنین سیاستی ایجاد می کرد بالاخره موج مقاومت مردم مستعمرات را برانگیخت. در سال های بعد از ۱۹۶۰ استثمارگران پرتغالی با جنبش های مسلحانه رهایی بخش مواجه شدند. مقاومت سلححانه نر فور ۱۹۶۱ در آنگولا با قیام مردم شهر لوآندا آغاز شد؛ در گینه در اوت ۱۹۶۲ PAIGC مبارزات چریکی را آغاز کرد و در موزامبیک در سپتامبر ۱۹۶۴ FRELIMO عملیات سلححانه علیه مراکز نظامی پرتغال را برراه

انداخت. با تحمل مخارج هنگفت و تلفات سنگین پرتغال موفق شد که نخستین قیام مردم آنگولا را سرکوب کند (مشکلات فراوان پرتغال پس از تخلیه کنگو از ارتش بلژیک در سال ۱۹۶۰ تشدید شده بود زیرا کنترل بخش عده شمال و مرکز آنگولا از دست پرتغال کاملاً خارج گشته بود). با وجود اینکه بعثت انشعاب دست راستی (برهبری هلدن ریتو - رهبر کنونی FRELIMO) جنبش رهایی بخش در آنگولا بشدت تضعیف شده بود اقدامات سلححانه غیرمعمول این سرکوب در اواسط دهه ۷۰- ۱۹۶۰ مجدداً آغاز گشت. در گینه سیمائو PAIGC بسرعت پیش از یک سوم کشور را تحت کنترل خود در آورد. در شمال موزامبیک فرانسسکو کاملاً خود را در مناطق آزاد شده مستحکم ساخته و از سال ۱۹۷۳ به بعد حملات موج وار نظامی را آغاز کرد.

مبارزات سلححانه توده های استعمارزده امپریالیزم پرتغال را در همه سطوح دچار بحران ساخت. بین سال های ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۴ ارتش پرتغال ۶۰ هزار کشته داد؛ کشور ۹ میلیون پرتغال مجبور به ایجاد ارتش ۲۰۰ هزار نفره (که سه چهارم آن در آفریقا درگیر بود) شد؛ بیش از نصف بودجه دولت صرف مخارج نظامی می شد؛ فقیرترین کشور اروپائی بالاترین درصد درآمد ملی را خرج ارتش می کرد (بیش از ۷ درصد، در مقایسه با ۲ درصد اسپانیا) و این بقیمت فرهنگ خدمات اجتماعی؛ قهرمان "مدن" در آفریقا بالاترین میزان بیسواد (۴۰ درصد) و مرگ و میر اطفال (۱۰ درصد) را در اروپا داشت؛ بودجه ۷۰-۱۹۶۰ در پرتغال میزان تشکیل سرمایه ثابت داخلی به نسبت درآمد ملی از تمام کشورهای اروپائی پائین تر بود. اضافه بر تمام مشکلات اجتماعی و اقتصادی، پرتغال بسرعت دچار انزوای دیپلماتیک در جهان شد. کار به جایی کشیده بود که ایالات متحد آمریکا، متفق قدیمی پرتغال، از هلدن ریتو پشتیبانی می کرد.

## مشکل جدید اقتصادی و انشعاب درون طبقه حاکمه

بخش هایی از بورژوازی انحصاری پرتغالی که در دوره پیش با استفاده از ناسیونالیزم اقتصادی دولت و استثمار شدید مستعمرات فریه شده بودند اکنون از پرداخت مخارج برنامه های رژیم شانس خالی می کردند - نمک نشناسانه همان دستی را که غذایشان می داد حالا گاز می گرفتند. رژیم سالازار زیر فشار این بخش ها مجبور به عقب نشینی گشت و محدودیت های ناشی از سیاست حمایت سرمایه های داخلی از سر راه ورود سرمایه خارجی برداشته شدند. اغلب انحصارات بزرگ پرتغالی که بخاطر فشار افزایش مخارج جنگ و کاهش منابع اقتصادی داخلی قادر به توسعه اقتصادی نبودند با آغوش باز به استقبال سیاست جدید شتافتند. CUF با صنایع کشتی سازی سوئدی و هلندی شریک شد و کمپلکس لیز ناوه، بزرگترین صنایع تعمیر کشتی در دنیا، را ایجاد کرد. شرکت های بزرگ بین المللی مانند آی تی تی، فیورد، ریتو، بنیتیش لیلند، جنرال موتورز، زیمنس، تاتیکس، پلزی، گروند یگ، کروب، فایراستون و غیره با استفاده از شرایط خفقان و دستمزد های نازل شروع به سرمایه گذاری در پرتغال کردند. تا سال ۱۹۷۰ سهوم سرمایه خارجی در صنایع پرتغال از ۱/۵ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۲۷ درصد رسیده بود. بین سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۰ در حدود ۷۰ درصد تمام سرمایه گذاری های جدید در پرتغال و مستعمرات توسط سرمایه خارجی انجام گرفت. بدینوسیله برای محافظت از مستعمراتش پرتغال بخش های مهمی از اقتصادش را تقدیم سرمایه های خارجی کرد.

مشکل جدید اقتصادی موجب تغییرات عمیقی هم در ساختار اجتماعی پرتغال شد. همجوار اقتصاد سنتی و عقب مانده پرتغال (زراعت و ماهیگیری و صنایع کوچک) یک بخش جدید صنایع بزرگ بر اساس تکنولوژی مدرن (متراکم در سه شهر لیسبن، پورتو و ستهال) پدیدار گشت. صادرات پرتغال از کالا های سنتی شراب، چوب پنبه و کنسرو ماهی به ماشین آلات، محصولات کاغذی، منسوجات و غیره تغییر پیدا کرد. \* حتی در سال ۱۹۷۳ یعنی پس از یک دوره بهبود اقتصادی در آمد سرانه پرتغال (۷۰۰ دلار) از همه کشورهای اروپائی کمتر بود.

سهم جمعیت شاغل در کشاورزی از ۴۷ درصد جمعیت فعال در سال ۱۹۵۰ به ۳۱ درصد در ۱۹۶۹ رسید و تعداد کارگران صنایع در همین مدت از ۲۵ درصد به ۳۶ درصد افزایش یافت. علاوه بر توسعه صنایع، کشاورزی مکانیزه (متراکم در د و منطقه مرکزی و جنوبی) به یو Ribetejo و الن ته یو (Alentejo) نیز گسترش یافت و در سال ۱۹۶۹ بیش از یک سوم جمعیت فعال در مناطق روستایی کارگران کشاورزی بودند. بدین ترتیب، اکنون طبقه کارگر (بفهوم عام کلمه) بیش از نصف جمعیت شاغل پرتغال را تشکیل می‌داد. در انتهای دیگر ساخت طبقه بورژوازی مالی متمرکز در تعداد انگشت شماری از گروه‌های انحصاری بوجود آمد که تقریباً تمام صنایع بزرگ، بانک، بیمه و ترانسپورت را تحت کنترل داشت و از طریق سرمایه‌گذاری‌های مشترک پیوند های بیشتری با امپریالیزم جهانی پیدا کرد.

همگام با تغییرات فوق در پایه‌های اقتصادی طبقات حاکمه، اهمیت مستعمرات نیز در اقتصاد پرتغال کاهش یافته بود. در سال ۱۹۶۰ بیش از ۳۴ درصد صادرات پرتغال به مستعمراتش بود در صورتیکه در سال ۱۹۶۹ این رقم به ۲۵ درصد و در ۱۹۷۳ به ۱۵ درصد رسید. در عوض، در همین مدت صادرات پرتغال به اروپا به ۶۵ درصد افزایش یافت، بطوریکه در سال ۱۹۷۳ دو سوم کل تجارت پرتغال (صادرات و واردات) با اروپای غربی و صرفاً یک ششم آن با مستعمرات بود. در نتیجه باعث تعجب نیست که بتدریج بخشی از بورژوازی مالی پرتغال که مستقیماً با مستعمرات مناسبتی نداشت (یا اینکه حداقل، از صدور مواد خام مستعمرات چندان نفعی نمی‌برد) و ادغام هرچه بیشتر در اقتصاد شکوفان اروپایی را جذاب‌تر می‌یافت، شروع به مخالفت با سیاست استعماری رژیم کرد. مخارج هنگفتی که صرف جنگ‌های مستعمراتی می‌شد می‌توانست صرف توسعه صنعتی داخلی پرتغال در آماده ساختن زمینه برای انترناسیونال کامل در بازار مشترک اروپایی گردد. ضرورت این تغییر بویژه پس از ورود انگلستان (و از هم پاشیدن EFTA که پرتغال نیز در آن عضو بود) به بازار مشترک هرچه بیشتر محسوس شد.

بدینسان در رأس طبقه حاکمه پرتغال ایشعاب شدیدی میان دو بخش از بورژوازی مالی پدیدار گشت. یک طرف موافق سیاست نو استعماری، خانه دادن به جنگ‌های آفریقایی و آماده ساختن سیاسی و اقتصادی پرتغال برای ورود به بازار مشترک بود و بخش دیگر سرخ‌سختانه با هرگونه تغییری مخالفت می‌کرد. پس از مرگ سالازار و بقدر رسیدن کیتانو تغییرات محسوسی به نفع بخش "بوتلپ" بورژوازی مالی صورت گرفت. رژیم تشویلاتی برای سرمایه‌گذاری در مستعمرات (بویژه در آنگولا)\*، مدرنیزه کردن دستگاه تولید صنعتی (توسعه زیربنای صنعتی، متمرکز و متراکم ساختن تولید و غیره)، توسعه صنایع تخصصی (صادرکننده به اروپا) و معرفی برخی اصلاحات متراتیک (انتخابات کنترل شده، آزادی محدود خطبات) ایجاد کرد. هدف این برنامه رژیم تشویلاتی ازدواج بین دو بخش نیرومند سرمایه مالی بود. اما، ماه‌ها عمل بی‌نتیجه هرچه بیشتر روابط انجامید. طبقه بورژوازی انحصاری بر اقتصاد پرتغال و نزدیکی هرچه بیشتر اقتصاد پرتغال با بازار اروپایی درست در دوره‌ای که اروپا از بحران عمیق اقتصادی می‌گذشت، باعث پیدایش تورم شدیدی شد. طبقه کارگر پرتغال که به خاطر ترک‌سز شدید صنایع و افزایش مهاجرت به کشورهای دیگر اروپایی<sup>+</sup> (و در نتیجه

\* صنعتی کردن محدود مستعمرات تنها راه بهبود شرایط مبادله با مستعمرات بود. با تولید برخی از کالا های مصرفی در خود مستعمرات اولاً مقداری از ماشین‌آلات صنعتی پرتغال توسط صنایع مستعمرات جذب می‌شد ثانیاً با بهبود وضع اقتصادی بازار وسیعتری برای محصولات صنایع پرتغالی در این کشورها ایجاد می‌گشت. افزونتر اینکه لطمه‌ای به منافع استعمارگران پرتغالی که در تولید مواد خام در مستعمرات سرمایه‌گذاری کرده بودند، وارد نمی‌شد.

+ در بهیست سال اخیر جمعیت پرتغال حتی کمی کاهش یافته است. تا ۱۹۷۲ بیش از ۱/۵ میلیون پرتغالی به کشورهای اروپایی مهاجرت کرده بودند (بیش از ۵۰۰ هزار نفر برای فرار از نظام وظیفه).

کمبود کارگر در پرتغال از بوقمیت اقتصادی نیرومندی برخوردار شده بود. مبارزات اقتصادی بالنسبه وسیعی را - با استفاده از آشکال فوق العاده مبارزه<sup>++</sup> آغاز کرد. دهقانان، دانشجویان، زنان و حتی بخشی از کلیسای کاتولیک شروع به مبارزه فعال علیه دیکتاتوری و مخالفت با ناکفایتی اقدامات باصلاح لیبرال کیتانو کردند. زور فشار مرکب این عوامل بخش ارتجاعی طبقه حاکمه به سرعت کیتانو را وادار به بازگشت به شیوه‌های سنتی حکومت کرد. ازدواج دو بخش طبقه حاکمه به طلاق انجامید.

برای بورژوازی اروپا زده مسلم شده بود که دستگاه فاشیستی غم‌تزاز آن است که بتواند خود را برای تحمل برنامه جدید اصلاح کند. بورژوازی در جستجوی نیروهای دیگر افتاد. اما ساله این بود که از چه نیروی می‌توان استفاده کرد؟ روشن بود که هرگونه تلاش در بسیج وسیع سیاسی علیه حکومت کیتانو صلاح نیست چون ممکن است از چارچوب محدودی که انحصارات برایش در نظر داشتند خارج شود. شکفتی ندارد که روبه ارتش کردند. ارتش مدافع سنتی سرمایه داری بود و افسران ارشد آن مناسبات نزدیکی با انحصارات پرتغال داشتند. منطبق با انحصارات بوتلپ! پوش انحصارات بد رازا نگشید. در روس ارتش فردی پرنفوذ که کاملاً موافق برنامه جهت‌گیری اقتصادی بوسوی اروپا و راه حل سیاسی در مستعمرات بود پیدا کردند: ژنرال اسپینولا. مدیر اسبق انحصار شاهی‌ایماد و قهرمان جنگ‌های آفریقایی و معاون رئیس ستاد ارتش. از همه عالی تر سابقه اسپینولا چنان بود که حتی ارتجاعی ترین محافظ پرتغال با او احترام می‌گذاشتند. او همراه با فرانکو در جنگ داخلی اسپانیا و با ارتش هیتر در شوروی جنگیده و چندین سال هم فرماندار نظامی گینه بیسائو بود. با تشویق گروه شاهی‌ایماد، کمک گروه ک-ا-و-ف و اجازه کیتانو، اسپینولا در فوریه ۱۹۷۴ کتاب معروفش "پرتغال و آینده" را منتشر ساخت. انتشار این کتاب گسسه راه حل سیاسی برای خاتمه دادن به جنگ‌های مستعمراتی را پیشنهاد کرده بود و انگش شدیدی در محافظ ارتجاعی ایجاد کرد. زیر فشار این جناح (که شامل آمینکو توماس رئیس جمهور و فرانکو مویگوسا رئیس گروه بانکی اسپینوتو سانتو و گروهی از افسران ارشد ارتش می‌شد) کیتانو مجبور به برکناری ژنرال اسپینولا و ژنرال کوستا گومش (رئیس ستاد ارتش) شد و مجدداً اعتقاد رژیمش را به ادامه قاطعانه سیاست مستعمراتی اعلام داشت. رژیم گردش هرچه بیشتری بوسوی راست کرد.

بدین ترتیب فاشیسم پرتغال یکبار دیگر قدرتمندترین انحصارات را (حتی با پشتیبانی بخشی از افسران ارشد ارتش) شکست داد و ظاهراً قوی تر از قبل سردرآورد. اما خطر مرگ برطرف نشده بود. خطری واقعی که بازتاب‌کننده بحران همه جانبه سرمایه داری پرتغال و دستگاه فاشیستی آن بود در درون نیروهای نظامی به کین نشسته بود. جنگ آشکار دو جناح طبقه حاکمه برای اولین بار پیوسته سیدگی دیونی فاشیسم را برملا ساخت و گروه متشکلی از افسران جوان ارتش موقعیت را برای حرکت علیه رژیم مناسب دیدند. اولین اقدام که بصورت شورش در هنگ شماره پنج پیاده نظام در ماه مارس آغاز شد عجولانه و بی برنامه بود و شدیدا سرکوب گشت. اما ضربه دوم در ۲۵ آوریل بشکل یک کودتای کاملاً سازمان یافته و تحت رهبری کمیته گرداننده جنبش نیروهای نظامی رژیم کیتانو را سرنگون کرد. برای درک وقایع بعدی لازم است که تا اینجا این جنبش را قدری دقیقتر بررسی کنیم.

++ مثلا کارگران شرکت هواپیمایی ملی پرتغال در اعتصاب ژوئیه ۱۹۷۲ یکی از هواپیماهای بوئینگ شرکت را تصاحب کردند! دو تن از کارگران شهید شدند ولی اعتصاب تا پیروزی کارگران ادامه یافت.

\* عاصری از سازمان "جنبش نیروهای نظامی" که این شورش را رهبری کرده بودند بعدها اعلام داشتند که بخاطر فقدان ارتباط مستقیم با کمیته گرداننده جنبش نیروهای نظامی در لیسبون، برخی از گفتارهای رهبران جنبش اشتهاها بمنزله علامت شروع شورش تلقی شده بود.

نکته‌اری طولانی ارتش در حالت جنگ کشش‌ها و تنش‌های عظیم  
 درون نیروهای نظامی ایجاد کرده بود. فرزندان طبقات حاکمه  
 والیکارشی سنتی نظامی علاقه چندانی به پیوستن به ارتش از خود  
 نشان نمی‌دادند. نام نویسی در آکادمی نظامی در دهه ۷۰-۱۹۶۰  
 به کمتر از نصف دهه قبل رسید. و این درست در دوره‌ای که ارتش  
 بیش از پیش نیاز به افسران حرفه‌ای داشت. تنها راه چاره، برطرف  
 کردن کمبود از طریق استفاده هرچه بیشتر از افسران وظیفه و درجه-  
 داران بود. تحصیل کردگان دانشگاهی مستقیماً برای انجام نظام  
 وظیفه با مقام افسری به خدمت فعال (که غالباً بمعنای ارسال  
 به جبهه جنگ در آفریقا بود) گرفته می‌شدند. دوره خدمت از ۲  
 سال به ۳ تا ۴ سال افزایش یافت. برای مقابله با نارضایتی شدیدی  
 که این برنامه موجب شده بود رژیم حقوق و امتیازات افسران وظیفه  
 را به سطح افسران حرفه‌ای (و در بعضی موارد حتی بیشتر) ارتقا  
 داد. نطفه اولیه جنبش نیروهای نظامی در واقع توسط گروهی  
 از افسران حرفه‌ای (در حدود ۲۰۰ نفر ستوان و سران) اجبول  
 مخالفت با این برنامه رژیم که باعث وخامت موقعیت آنان می‌شد، در  
 اواخر سال ۱۹۷۳ بوجود آمد. اما شدت نارضایتی عمومی افسران  
 و سربازان از جنگ‌های مخرب مستعمراتی و دستگاه خفقان پلیسی  
 پانزده‌ای رسیده بود که بتدریج دلائل اقتصادی اولیه تشکیل  
 جنبش تحت‌الشعاع دلائل سیاسی کلی‌تری قرار گرفت. افسران جوان  
 بسبب رابطه مشکلات محدود و حرفه‌ای خود و مسائل سیاسی عامی  
 که رژیم فاشیستی سبب آن بود، درک کردند. تجربیاتشان در آفریقا  
 نیز آنها را متقاعد ساخت که نه تنها جنگ‌های مستعمراتی بی‌بهره  
 نخواهند شد بلکه تنها راه پایان دادن به آن سرنگونی رژیم  
 فاشیستی در خود پرتغال است. وجود گرایش‌های سیاسی گوناگون  
 ضد رژیم در ارتش نیز به این جریان رادیکالیزه شدن افسران کمک کرد.  
 نفوذ این عوامل را در اسنادی که درون جنبش به بحث گذاشته  
 شد بخوبی می‌توان دید. در ژانویه ۱۹۷۴، یعنی صرفاً چند ماه  
 پس از اولین تجمع گروه افسران، سندی تحت عنوان "جنبش نیرو-  
 های نظامی و ملت" میان آنها در گردش بود، این سند به "افسانه  
 بی‌طرفی سیاسی نیروهای نظامی" حمله کرده بود و مخالفت افسران را  
 با نقش ارتش در سرکوب جنبش‌های آزادی بخش آفریقائی و محافظت  
 دستگاه خفقان فاشیستی در پرتغال اعلام داشت. پس از بحث و مشاوره  
 حول آن سند دیگری که اهداف و برنامه جنبش افسران را بشکل جامعی  
 طرح ریزی کرده بود تحت عنوان "برنامه جنبش نیروهای نظامی" فرا-  
 هم دیده شد. در این برنامه لزوم سرنگونی رژیم از طریق مداخله  
 نظامی دقیقاً مطرح شده بود. انحلال فوری پلیس مخفی PIDE و  
 پرتغال (پلیس فاشیستی معروف به "پیراهن سبزپوشان")؛ آزادی  
 زندانیان سیاسی و تجدید سازمان و تصفیه (saneamento) نیروهای  
 نظامی، گارد ملی جمهوری (گروه برگزیده ضربتی متشکل از ۱۰ هزار  
 نفر)، پلیس امنیتی (گروه ضربتی پلیس متشکل از ۱۴ هزار نفر) و گروه  
 پاسداران مرزی (Guarda Piscoal)، و انتخابات آزاد برای مجلس مؤسسا  
 در عرض ۱۵ ماه، از نکات مهم دیگر این برنامه بودند. در عرض

---

\* وجود این گرایش‌های سیاسی درون ارتش فاشیستی چندان شگفتی  
 ندارد. دانشجویانی که پس از اتمام تحصیل با مقام افسری در ارتش  
 استخدام می‌شدند و در رابطه مستقیم با بخش حرفه‌ای ارتش قرار  
 می‌گرفتند. قبلاً در مبارزات سیاسی و سیمسی که از سال ۱۹۶۳ به بعد  
 دائماً دانشگاه‌های پرتغال را در بر می‌گرفت شرکت کرده بودند -  
 صحنه‌یات آنها به حد ریزش در ارتش که حتی مطالبه نوشتجات  
 بهان‌کننده‌ی متنوع بود. نسخه‌های پلیس کپی شده "مانیفست کمونیست"  
 و خلاصه سرپایه دست‌بست می‌گشت. ماهیت سیاسی جنگ‌های  
 مستعمراتی نیز تأثیر عمیقی در رادیکالیزه کردن افسران و سربازان جوان  
 می‌گذاشت. شناختن عقاید امیلکار گابرال (رهبر فقید PAIOG) وجه-  
 گوارا قسمتی از برنامه تعلیمات نظامی افسران را تشکیل می‌داد. در  
 واقع شبکه تشکیلاتی جنبش نیروهای نظامی بر اساس الگوهای جنبش‌های  
 رهایی بخش آفریقائی بنا شده بود.

+ این سند با برخی تغییرات (برای ارضای اسپینولا) بعد از کودتا  
 منتشر شد.

اقتصادی سند مذکور اتخاذ "استراتژی ضد انحصاری" و "تجدید  
 بنای اقتصادی در خدمت مردم، بویژه اقشار فقیر" را ضرورت اساسی  
 تشخیص داده بود. در رابطه با مسئله مستعمرات برنامه جنبش  
 بسیار ملایم‌تر از بخش‌های دیگر بود (بدلیل تاکتیکی - اتخاذ جنگ  
 راه حل سیاسی بجای راه‌های نظامی برای خاصه دادن به جنگ  
 و برقراری صلح پیشنهاد شده بود. بدینسان "جنبش نیروهای نظامی"  
 با برنامه‌ای پاپولیست و با تعهد روشن به مداخله نظامی علیه رژیم  
 فاشیستی شروع به برقراری رابطه با واحدهای مختلف ارتش و سربازان-  
 می افسران و سربازان مخالف رژیم (شامل افسران وظیفه و فرا هم  
 ساختن زمینه برای کودتای نظامی کرد.

پس از پیروزی کودتای ۲۵ آوریل و صاحب قدرت توسط جونیسبای  
 نظامی ("کمیته نجات ملی") به سرکردگی ژنرال اسپینولا بسیاری از  
 ناظرین به غلط چنین برداشت کردند که اسپینولا شخصاً در تدارک  
 کودتا نقش اساسی داشت و در واقع با انتشار کتابش در فوریه و تشدید  
 بحران سیاسی رژیم کینانو آگاهانه زمینه را برای کودتای آوریل فراهم  
 ساخته بود. واقعیت کاملاً خلاف این را نشان می‌دهد. تسنارک  
 دهنده نام کودتا "کمیته گرداننده جنبش نیروهای نظامی" بود.  
 اسپینولا به هیچ وجه در برنامه ریزی و اجرای کودتا درگیر نشد و حتی  
 تا زمانیکه موفقیت آن کاملاً روشن نشده بود طرفداری خود را اعلام  
 نکرد. رهبران جنبش نیروهای نظامی برای تضمین پیروزی سریع و بدون  
 خونریزی کودتا نیازمند نفوذ اسپینولا برای جلب حمایت بخش‌های  
 تعیین کننده طبقه حاکمه بودند و باین خاطر به عقب نشینی از برخی  
 خواست‌های خود و سازش با اسپینولا تن دادند.

۲۹ دقیقه پس از نیمه شب، کودتا مطابق نقشه قبلی با بخش  
 یک آهنگ متنوع از رادیو آغاز شد. واحدهای جنبش نیروهای نظامی  
 با شنیدن این آهنگ به حرکت درآمدند. تا ساعت ۲ با تعداد ضمام  
 ایستگاه‌های رادیو و تلوویزیون، بانک مرکزی پرتغال، مراکز فرود-  
 اندازی نظامی مناطق لیسبون و پورتو، مرکز فرمانده کل ارتش، فرودگاه  
 پورتلا و پایگاه نیروی هوایی شماره یک نزدیک لیسبون همگی به تصرف  
 واحدهای طرفدار جنبش نیروهای نظامی درآمد. بود. "جنبش  
 نیروهای نظامی" در موقعیتی قرار گرفته بود که می‌توانست اغلب  
 واحدهای ارتش مستقر در پرتغال را غنشی کند و از پشتیبانی و سیاسی  
 در نیروی دریایی نیز برخوردار بود. اما هنوز در خود لیسبون چندین  
 واحد طرفدار رژیم به مقاومت ادامه می‌دادند و بیم این می‌رفت که  
 در صورت پد رازا کشیدن کودتا نیروی هوایی که بطور کلی مخالف کودتا  
 بود وارد عمل شود. رهبران جنبش نیروهای نظامی اوضاع هیچ متعادل  
 شدند که باید با اسپینولا و نیروهای دور او سازش کنند. نزدیک‌ها  
 ظهر کینانو نیز که در مرکز گارد ملی جمهوری پناهنده شده بودند  
 به وخامت اوضاع پی برد و برای اسپینولا پیغام فرستاد که حاضر است  
 قدرت را به یک "شخص مسؤول" منتقل کند. واکنش اولیه ژنرال  
 اسپینولا این بود که او نه عضو جنبش نیروهای نظامی است و نه به  
 وجه عضویت آن را قبول خواهد کرد و فقط در صورت دریافت دستورات  
 اکید به امضای شخص کینانو حاضر به مذاکره با جنبش نیروهای نظامی  
 است. تأخیر در کینانو، تغییر پینتو اشاره کرد که وقت برای این نوع  
 تشرفات نیست (مردم محل پناهندگی کینانو را محاصره کرده بودند)  
 و باید سریعاً اقدام کرد. ژنرال اسپینولا سپس با فشاری کرد که خدا  
 باید تلفظی از عقاید کینانو مطلع شود. پس از صحبت با شخص کینانو  
 و مطمئن شدن از موافقت او اسپینولا برای کمیته گرداننده جنبش  
 نیروهای نظامی پیغام فرستاد که آماده مذاکره با آنهاست. بشرط  
 اینکه افسرانی که بحضورش شرفیاب می‌شوند از درجه سرهنگی به بالا  
 باشند! در واقع چند ساعت طول کشید تا سرهنگ واسکو گائزالیوس از  
 مرکز فرماندهی جنبش نیروهای نظامی در پادگان پورتلای خودش را  
 برای مذاکره با اسپینولا به لیسبون رساند. در خود لیسبون بالا تن  
 از سرگرد میان کودتاچیان پیدا نمی‌شد. لیکه همان ژنرال و سرهنگ  
 چه رد و بدل شد هیچ وقت اعلام نگشت اما برآیند همین مذاکرات  
 چیزی جز عقب نشینی جنبش نیروهای نظامی و سازش با اسپینولا نبود.

---

\* رئیس اداره اطلاعات کینانو که توسط ژنرال اسپینولا نیز در حین  
 سنت حفظ شد. نکات فوق بر اساس روایت است که بعد ها در  
 منتشر شد.

توافق شد که اسپینولا رئیس جمهور شود ، گوستا گومش به منصب  
مجلس ( ریاست ستاد ارتش) بازگردد و سیاست مستعمراتی جنبش  
نیروهای نظامی ملایمتر شود .

ساعت ۴ بعد از ظهر کیتانو وسط حکومت را به اسپینولا واگذار کرد  
و اسپینولا با تشکیل " کمیته نجات ملی " قدرت را در دست گرفت .  
کمیته مذکور از ۷ نفر افسر ارتش ، همگی با سابقه خدمت در  
آفریقا ، متشکل شده بود : ژنرال اسپینولا ، ژنرال گوستا گومش ، ژنرال  
سیلویو مارکز ( فرمانده سابق نظامی در آنگولا ) ، ژنرال گالواثود ویلیو  
( رئیس سابق اداره تحقیقات نظامی ) ، دریا سالاری نیرو ( آژود و رئیس  
سابق دانشکده توپخانه دریائی ) ، دریا سالار روزا کوتینیو ( فرمانده  
سابق نیروی دریائی در موزامبیک ) و ژنرال دیوگو ییتو ( فرمانده نیروی  
هوایی در موزامبیک ) . تنها اعضای جوانی که تا حدودی از " جنبش  
نیروهای نظامی " پشتیبانی می کردند آژود و ( نخست وزیر کنونی ) و گو-  
تی نیو ( که چندی پیش از فرمانداری جزایر آژود برکنار شد ) بودند -  
باقی کمیته از طرفداران اسپینولا و افسرانی پرنفوذ در محافل ارتجا-  
می تشکیل یافته بود . ژنرال مارکز برادر رهبر جناح استعمارگران افرا-  
ظی بود . تنها اقدام " لیبرال " ژنرال ملودر طول عمرش این بود که  
یکبار بخاطر مخالفت با سالار زار ارتقا مقام خود را قبول نکرد . ژنرال  
نتونیز حتی در مقامیسه با اسپینولا دست راستی بود . سه هفته  
بعد " کمیته نجات ملی " اولین کابینه را تحت نخست وزیری پالمسا  
کارلوس ( از رفقای قدیمی اسپینولا ) منصوب کرد ( " حکومت موقت اول " ) .  
پس از ۲۰ سال برای اولین بار در یک کشور اروپای غربی حزب کمونیست  
به حکومت راه داده شد - آلوارو کونیهال دبیر کل حزب ( با سمیت  
وزیر مشاور ) و اولیو گانزالوش ( وزیر کار ) به کابینه دعوت شدند .  
حزب سوسیالیست نیز در حکومت شرکت داشت - مارپو سوارش رهبر  
حزب به سمت وزیر امور خارجه منصوب شد و وزارت دادگستری نیز به  
حزب سوسیالیست تعلق گرفت . حزب مهم دیگر کابینه ائتلافی حزب  
دمکرات مردم ( حزب اصلی بورژوازی ) بود . چندی بعد ساختمان  
حکومت با تشکیل " شورای دولت " متشکل از ۷ نفر عضو جنبش نظامی ،  
۷ نفر از اعضای کمیته گرداننده جنبش نیروهای نظامی و ۷ نفر افراد  
" سرشناس " غیر نظامی ، تکمیل شد .

## " قیام نیروهای دمکراتیک :

### گشایش مرحله انقلاب ملی - دمکراتیک "

نوع اول استدلال تقریباً چیزی به شکل زیر است :

قیام ۲۵ آوریل مظهر عینی روند تاریخی انقلاب ملی - دمکراتیک  
است که در تمام کشورهای فاشیستی عمل می کند . از مدت ها پیش  
نیروهای انقلابی در پرتغال حول شعار واحد دمکراتیک " سرنگون  
باد فاشیزم " متحد شده بودند . تحت شرایط سلب کلیه حقوق  
دمکراتیک توسط حکومت فاشیستی ، این شعار بنحو روزافزونی میان  
قشرهای وسیع خلق نفوذ پیدا کرد . نیروهای مسلح ارتش نیز که  
خود از میان خلق برخاسته بودند خواستها و ناخرسندیهای خلق  
را احساس می کردند و هرچه بیشتر از ایفای نقش جلاد امپریالیست  
پرتغال ناراضی می شدند . سرانجام با نفوذ اندیشه های دمکراتیک  
با خرسندیهای آنها نیز حول هدف مشخص و واحد سیاسی فوق متنا-  
هشت . با اتحاد نیروهای دمکراتیک نظامی و توده های مردم قیام  
۲۵ آوریل بوقوع پیوست و با ساقط کردن رژیم فاشیستی مرحله  
انقلاب ملی - دمکراتیک در پرتغال گشایش یافت .

گناه ترویج موضع فوق با حزب کمونیست پرتغال است . \* این برداش-  
ت نوجیه کننده سیاست سازش طبقاتی و شرکت حزب کمونیست در حکومت  
مای ائتلافی بوده است . احزاب استالینیست طرفدار شوروی منجبت  
حزب توده ایران ( که مهارتی خاص و تاریخی در تبعیت از مواضع  
راداران ارشد دارد ) نیز همین نظریات را تکرار کرده اند .  
در قطعنامه مصوب پلنوم پانزدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران " در  
آره پرتغال " اعلام می شود که " سقوط رژیم فاشیستی در پرتغال در  
ثر مبارزه متحد جنبش خلق و نیروهای مسلح روی داد . " ( تاکید ها  
بعنی از ماست - مگر اینکه نجر آن ذکر شود ) نشریات حزب توده  
همیشه از کودتای نظامی تحت عنوان " قیام ۲۵ آوریل " یاد می کنند  
نوان اولین مقاله مزبور این بود که " دیکتاتوری فاشیستی  
۴۱ ساله پرتغال به نیروی خلق سرنگون شد . " در مقاله دنیسا  
شماره ۱ ، ص ۱۲۵۲ گفته می شود : " با مداد ۲۵ آوریل بخشیم  
ز واحدهای ارتش پرتغال که صاهنگ با خواست های خلق برچشم

سیان برافراشته بودند به لیسبون درآمدند . . . و به رژیم پوسیده  
ی که کشور را به ورشکستگی سیاسی و اقتصادی کشانده بود ، پایان  
دادند " ( ص ۱۲۸ ) با جای دیگر در همین مقاله ذکر می شود که  
" . . . در نتیجه رشد جنبش دمکراتیک در ارتش و توافق و هماهنگی  
روزافزون ارتش با خلق وضعی پدید آمده که قیام ۲۵ آوریل و تشکیل  
حکومت موقت ممکن گردیده است . " علت پافشاری روی " توافق و هم-  
آهنگی ارتش با خلق " چند سطر بعد روشن می شود : " شرکت  
کمونیست ها در حکومت موقت مورد پشتیبانی جدی زحمتکشان و همب  
عناصر دمکراتیک پرتغال است " ( ص ۱۳ ) !

نادرستی این برداشت با در نظر گرفتن آنچه که قبلاً تشریح شد  
روشن است . اگر این صحت دارد که کودتای ۲۵ آوریل " به نیروی  
خلق " و یا صرفاً " بهایمردی جنبش دمکراتیک نیروهای مسلح و پشتیبان  
نی فعال و همگانی توده ها " روی داد و بقول حزب توده " ضربه  
نیرومندی بر بنیان فاشیزم در اروپا و رژیم های اختناق و ترور پلیسی  
در سراسر جهان ، از جمله بر رژیم دیکتاتوری شاه در ایران " وارد  
ساخت ، باید سؤال کرد پس چرا و چگونه چنین ضربه " مصیبت باری  
بدون کوچکترین مقاومت از جانب طبقات حاکمه پرتغال تحمل شد ؟ و -  
ضح است که تنها یک پاسخ وجود دارد : ارتش پرتغال صرفاً بر اساس  
شوق و ذوق دمکراتیک خودش و یا بخاطر " اقدامات سازمانی و تبلیغی  
حزب کمونیست " دست باین عمل مخاطره آمیز نزد بلکه چنانکه نشان

## سرمایه داری پرتغال پس از کودتا

با پیروزی کودتا و برکناری رژیم کیتانو پرتغال با به دوره پرتلاطمی  
از مبارزات طبقاتی گذاشت که هنوز ادامه دارد . بخاطر شکل  
ویژه سقوط رژیم فاشیستی رهنمای سیاسی پرتغال با ترکیب ساخت های  
ناپایدار و متضادی مواجه گردیده که موجب پیدایش یک حالت بحران  
همیشگی در دستگاه دولتی شده و طبقه حاکم را وادار به اتخاذ  
شیوه های استثنائی حفظ قدرت ساخته است . برای درک انکشاف بعدی  
مبارزه طبقاتی در پرتغال بایستی محتوای سیاسی فوق و ماهیت ویژه  
حکومت های موقتی که این محتوی ایجاب می کرد ، بررسی شود . بدون  
شناخت صحیح از استراتژی طبقات حاکم پس از سرنگونی کیتانو کمرباطه  
نزدیک با حالت ویژه سیاسی فوق دارد . چهار افشاش عمده خواهیم  
شد که گریبانگیر بسیاری از احزاب درگیر در مبارزه طبقه کارگر  
و توده های زحمتکش پرتغال شده است .

اما برای اینکار لازم است که پیش از بررسی فوق اجتمالا به تجزیه  
و تحلیل های نادرست ظل کودتا که میان برخی از این احزاب رایج  
شده اشاره کنیم زیرا چنانکه قبلاً ذکر کردیم ریشه مواضع بعدی آنها  
و برداشت های نادرستشان از استراتژی طبقه حاکم در تفسیرهای  
غلط کودتا نهفته است . برای برخی از آنها این تفسیرهای غلط منجر  
به چنان تجزیه و تحلیل های نادرستی از قرآیند بعدی انکشاف  
مبارزه طبقاتی می شود که حتی اردوگاه های متخاصم طبقاتی را بسا  
یکدیگر اشتباه می کنند .

به ذکر دو نمونه که در دو انتهای طیف طولانی تجزیه و تحلیل-  
های اشتباه ظل کودتا قرار دارند اکتفا می کنیم - استدلال های  
اشتباه دیگر به " خالص " این دو نیستند .

\* در واقع قسمت فوق خلاصه ای است از نطق آلوارو کونیهال دبیر کل  
حزب کمونیست پرتغال در تظاهرات روز اول ماه مه ۱۹۷۴ در لیسبون  
( نظریات مشابهی هم توسط او در مصاحبه ای که مجله " سائیکل  
بین الظلم شماره ۷۴ ، بغارسی ترجمه کرده ، اظهار شده است )

دادیم از حمایت فعال بخش های عده سرمایه داری پرتغال نیز برخوردار  
 دار بود. در کلیه نوشته های حزب کمونیست لودیکر "حزب برادر"  
 این جنبه همیشه مغفی نگاه داشته می شود. با گنجی خاصی گسه  
 وجه مشخصه همه سازشکاران است حزب کمونیست (و حزب توده)  
 حمایت انحصارات سرمایه داری پرتغال را با پشتیبانی توده ها در  
 مقاله "کلیه نیروهای ملی و دمکراتیک" مخلوط می کند. البته گسه  
 توده های متعدده پرتغالی موافق سرنگونی رژیم فاشیستی بودند  
 اما تصدیق این امر با این نظریه که "جنبش دمکراتیک مردم و نیروها"  
 سلاح "متحداً-صمیم به" قوام ۲۵ آوریل" گرفتند بسیار تفاوت  
 دارد. بقدرت رسیدن جونتای نظامی به سرکردگی اسپینولا حتی با  
 تمام سفسطه گری های حزب کمونیست "هماهنگ با خواستهای خلق"  
 نبود. حتی در حین اجرای کودتا، هنگامی که واسکو گانزالوش از طرف  
 کمیته گرداننده جنبش نیروهای نظامی با اسپینولا از طرف انحصارات  
 سرمایه داری (و با تشویق کیتانو) مشغول معاضه بود، کودتاچیان  
 علاقه وافسری به شرکت توده ها نشان ندادند. رادیوی لیسن به  
 مردم توصیه می کرد که "نظم و آرامش را حفظ کنید"، "در محل ها  
 کار و منازل باقی بمانید"، "خیابان ها را تخلیه کنید". توده ها  
 البته کوچکترین توجهی به این "توصیه"ها نکردند. ده هزار نفر  
 از کارگران و دانشجویان لیسن به محض پخش خبر کودتا به خیابان  
 ها ریخته بودند. همگی غریباً و حستی به تصدیق حزب توده "بدو  
 رهنمودی شخص" (مردم شماره ۱۱۲) برای تضمین سقوط رژیم مغفور  
 با سه هدف مشخص وارد میدان شدند: "شکار" مأمورین نهاده (سا-  
 واک پرتغال)، محاصره مرکز گارد ملی جمهوری (محل پناهندگی  
 کیتانو) و آزاد کردن زندانیان سیاسی. برخلاف نظریه حزب توده  
 اقدامات فوق ثابت کنند "اتحاد فعال توده های مردم با سربازان  
 تحت شعار واحد سرنگون باد فاشیسم" (مردم شماره ۱۱۲) نیست  
 بلکه بازتاب کننده این واقعیت است که توده های ستمکشیده مهبو  
 علی "سرنگون باد فاشیسم" را بهتر از واسکو گانزالوش درک کرده بو-  
 دید.

### "سناریوی کودتای نظامی : توطئه طبقات حاکمه"

مواضع نوع دوم معمولاً از این قبیل اند :

سیاست جنایتکارانه رژیم فاشیستی بر روی نقشه های اقتصادی و  
 اجتماعی پرتغال تأثیر عمیقی باقی گذاشته بود. طبقات حاکمه  
 پرتغال پایه های توده ای خود را کاملاً از دست داده بودند، پرتغال  
 در صحنه جهانی منفرد شده و سیاست مستعمراتی کاملاً شکست  
 خورده بود. در نتیجه بخش لیبرال بورژوازی پرتغال که از مدت ها  
 پیش به شکست این سیاست پی برده بود و خطر از دست رفتن کاملی  
 قدرت را مشاهده می کرد ژنرال اسپینولا را مأمور ساخت که با کودتا  
 نظامی رژیم پوسیده کیتانو را با طریقه حکومت مردم پسند تری تعویض  
 کند. بورژوازی امید وار بود که از این طریق راه حل سیاسی برای  
 خاتمه دادن به جنگ های مستعمراتی را بدون از دست دادن منافع  
 کلی و طویل العدتش تحمیل کند.

موضع فوق باورداشت اغلب گروه هائی است که با عینک "مائوتسسه-  
 دون اندیشه" رویداد های پرتغال را بررسی کرده اند. این  
 نظریه هدفش تجزیه و تحلیل مشخص وقایع نیست و صرفاً برای توجیه  
 نظریات بعدی این گروه ها در باره حزب کمونیست پرتغال ساخته  
 و پیرداخته شده است. البته مانند موضع اولی این برداشت هم  
 صد درصد اشتباه نیست (در دیالکتیک موضع های سیاسی صد-  
 درصد غلط نادرند). هر دو ذراتی از واقعیت را در استدلال

\* ما اینجا سخن کردیم که "عقلانه ترین" نوع این باورداشت ها  
 را نقل قول کنیم. و فعلاً از ذکر دلایل واقعاً جنون آمیز برخی از آنها  
 که ادعا می کنند "رویداد های کنونی پرتغال نمایانگر توطئه های  
 امپریالیزم شوروی برای محاصره دو جانبه اروپا از طرف شرق و غرب  
 است" خود داری می کنیم! مطالب فوق از مواضع "اتحادیه دمکراتیک  
 خلق" که بزرگترین گروه مائوتسست پرتغال است اقتباس شده اند.

خسود گنجانده اند. اما ساله ترکیب غیر واقعی واقعیت ها و حدی  
 آگاهانه برخی وقایع دیگر است. استدلال نوع اول هدفش مغفوسی  
 نگاه داشتن نقش طبقه حاکمه در کودتای ۲۵ آوریل بود. استدلال  
 نوع دوم با مغفی نگاه داشتن نقش مستقل "جنبش نیروهای نظامی"  
 کودتای ۲۵ آوریل را توطئه طبقه حاکمه قلمداد می کند. هدف این  
 کار واضح است. بر اساس "ثوری توطئه" این گروه ها حکومت های  
 موقت بعد از کودتا را (حتی هنگامی که اسپینولا نیز برکنار شده بود)  
 "سوسیال فاشیست" ("سوسیالیست در حرف - فاشیست در عمل")  
 می نامیدند. و در نتیجه می توانستند بسیار "منطق" در مسوود  
 حزب کمونیست پرتغال شعار دهند که "رهبرونیم در قدرت مساوی  
 است با سوسیال فاشیسم در قدرت" (عنوان مقاله ای در لونا پاپیولا  
 روزنامه گروه "جنبش برای تجدید سازمان حزب پرتغال) - نتیجه  
 منطقی تر این موضع همکاری برخی از آنها با حزب سوسیالیست پرتغال  
 (و در یک مورد حتی با حزب دمکرات مردم - حزب اصلی بورژوازیستی  
 در پرتغال) در دفاع از "دمکراسی" در برابر "سوسیال فاشیست ها"  
 بود.

گروه های این جناس ایرانی هم تا آنجا که به سألنه پرتغال  
 توجهی کرده اند همین موضع را تکرار می کنند. مثلاً در اولیسن  
 (و آخرین!) مقاله "توطئه" در پیرامون کودتای نظامی پرتغال  
 نویسنده بدون هیچ گونه تردید اظهار می کند "سناریوی کودتای  
 نظامی توسط قشری از بورژوازی لیبرال تنظیم گردیده بود. زیرا  
 "بورژوازی لیبرال" پرتغال که از مدتها قبل به شکست حتمی خود  
 در جنبه های نظامی پی برده بود... در جستجوی یک راه حل  
 سیاسی با روی کار آوردن اسپینولا و بخاطر حفظ منافع کلی خود به  
 برخی گذشت های کوچک و جزئی تن داد. در این مقاله از لیبرال  
 اسپینولا تحت عنوان "رهبر کودتا" نام برده می شود. روزنامه  
 کمونیست قدری زیرکتر است و سفسطه آمیزانه موضع دقیق نمی گیرد ولی  
 لب کلام همانست: "بحران درون هیئت حاکمه این کشور (پرتغال) از  
 حدت یافت، بخشی از هیئت حاکمه به سیاست دیگری گرایش پیدا  
 کرد و نارضایتی های درون ارتش تکیه گاهی برای آن بوجود آورد،  
 (سفسطه اینجا اوچ می گیرد) و این ((؟)) سرانجام به سقوط  
 رژیم فاشیستی (توماس کیتانو) در ۲۵ آوریل گذشته منجر گردید."

ضمناً، این قبیل برداشت مختص گروه های مائوتسستی هم نیست.  
 مثلاً حسن محقق در مقاله "انقلاب پرتغال بر سر دوراهی" (پیمان  
 دانشجو، شماره ۲) می نویسد: "کودتای ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ گسه  
 به تعویض نخست وزیری مارچلو کیتانو با رژیم آنتونیو اسپینولا منجر شد  
 اقدامی آگاه و محاسبه شده بود که توسط بخشهایی از طبقه حاکمه  
 پرتغال صورت گرفت." (ص ۷۹). حسن محقق اهل سفسطه نیست،  
 جای هیچ گونه شك و شبهه ای باقی نمی گذارد، قاطعانه اعتراف  
 می کند که کودتا "اقدام آگاه و محاسبه شده" طبقه حاکمه بود.  
 البته همه عالم مطلعند که مخلوق بنام "جنبش نیروهای نظامی"  
 هم در این کودتا دست داشت - حتی چنانکه قبلاً ذکر کردیم  
 واقعیت امر این بود که کودتا مستقل از طبقه حاکمه آغاز شد. اما  
 برای حسن محقق اگر هم کودتا توسط "جنبش نیروهای نظامی" صورت  
 گرفته باشد باز نتیجه یکی است. زیرا، "جنبش نیروهای نظامی"  
 گروهی متشکل از چند صد افسردرجه دار ارتش است و ژنرال اسپینولا  
 و کوستا گومز از رهبران آن می باشند" (پاورقی صفحه ۸۰). با یک  
 گردش "ساده" سألنه ناپدید می شود: از طرف حسن محقق اسپینولا  
 و کوستا گومز به رهبری "جنبش نیروهای نظامی" منصوب می شوند.  
 البته شاید بخاطر اینکه مقاله مذکور در رزستان ۱۳۵۳ نوشته  
 شده، حسن محقق وقت کافی برای تحقیق دقیقتر ظل کودتا و تاریخ  
 چه "جنبش نیروهای نظامی" نداشته و صرفاً اشتباه کرده است.

\* در ضمن "محقق" نه تنها اهل سفسطه نیست بلکه سیستم  
 هم هست. این اشتباه را شیوه وار تعمیم می دهد. نه تنها "جنبش  
 نیروهای نظامی" به رهبری اسپینولا با تشکیل کمیته نجات ملی حکومت  
 را در دست می گیرد بلکه "کمیته نجات ملی" یا جونت، شامل جنبش  
 نیروهای نظامی، عده ای از سیاستمداران بورژوا و اشخاص دیگر می  
 باشد. (چنانکه ذکر شد کمیته نجات ملی متشکل از ۷ افسر ارتش  
 بود. "محقق" آن را با شورای دولت قاطی کرده است.)



شاید در شماره بعدی پیام دانشجو در مقاله "پرتغال، یکسال پس از کودتا" که مجدداً بقلم اوست (یک سال پس از کودتا) اشتباه برطرف شده باشد. اما خیر! حتی قاطعانه تر از دفعه اول می نویسد: "بخشهای آگاه تر طبقه حاکمه پرتغال برای جلوگیری از استقلال کامل مستعمرات و تجدید بنای اقتصاد کشور بناچار رژیم پوسیده کهنه را با کودتای ۲۵ آوریل از کار برکنار کردند." جنبش نیروهای نظامی - مجموعه ای از افسران که در جنگهای استعماری درگیر بودند و برهبری اسپینولا و کوستا گومز و غیره (۱۹) برای مدتها به خدمت اسپینولایسم پرتغال در جنگهای تجاوزکارانه و جنایت بار گناخته شده بودند - بعنوان عاملین کودتا و مأمورین اجرای برنامه ترمیم و تحکیم کاپیتالیسم پرتغال تعیین گشتند. (ص ۱۶۷)\* تنها نکته ترمیمی افزودن "و غیره" به لیست رهبران "جنبش نیروهای نظامی" است!

زمنتن منطق سستتر در این نوع برداشت ها واقعاً غریب است: نویسندگان از این واقعیت آغاز می کنند که بخشی از طبقه حاکمه در فکر برکنار کردن رژیم کیتانو بود. سپس این واقعیت دیگر را مشاهده می کنند که رژیم کیتانو در ۲۵ آوریل با کودتای نظامی برکنار شد. صرفاً بخاطر اینکه این دو واقعیت بدنبال یکدیگر آمده اند یکی علت و دیگری معلول می شود. در نتیجه (!) کودتای ۲۵ آوریل "اقدام آگاه و مساحه شده" طبقه حاکمه بود. این شکل استدلال صوری ترین نوع کاربرد منطق صوری است. تازه اینجا هم خاتمه پیدا نمی کند و در دایره دیگری تکرار می شود تا تضاد آن با واقعیت "برطرف شود": کودتای ۲۵ آوریل "اقدام آگاه و محاسبه شده" طبقه حاکمه بود - اما اجراکننده کودتا "جنبش نیروهای نظامی" بود - در نتیجه جنبش نیروهای نظامی عامل تعیین شده طبقه حاکمه بود!

### اتحاد بورژوازی پرتغال پس از کودتا

در بخش های قبل سعی کردیم نشان دهیم جریانی که منجر به کودتای ۲۵ آوریل گشت نه یک فراشد مستقیم از تصمیم، نقشه ریزی و توطئه طبقه حاکمه (با بخشی از طبقه حاکمه) تا اجرا، تحقق و قدرت رسیدن اسپینولا بود و نه یک فرآیند طبیعی گشایش مرحله "انقلاب ملی - دمکراتیک" بخاطر تشدید بحران همه جانبه دستگاه فاشیستی. بلکه، همچنانکه در قسمت اول تشریح شد، ترکیب پیچیده و متغیری بود از جزئیات و عوامل مختلف و متضاد که در هر مرحله از انکشاف نیروهای درگیر در آن را ناچار به رهاکردن پروژه های پیشین و اتخاذ راستاهای جدید می کرد.

\* باز هم باید متذکر شد که شاید تقصیر از "محقق" نباشد. بخش اول مقاله (که نقل قول فوق از آنجاست) طبعی از مقاله شخص دیگری است (پس از قدری "تحقیق": پس و پیش کردن پاراگراف ها):

"Portugal One Year After the Coup," by Gus Horowitz, International Socialist Review (Monthly Magazine Supplement to the Militant), June 1975.

بسیار احتمال یقین محقق "آگاه و محاسبه شده" دسته به تحریف وقایع نزده و صرفاً ناآگاهانه اشتباه دیگران را (که خود دلایلی دیگر دارد) تکرار کرده است. جانب اینجاست که حسن محقق بسیاری از مواضع نادرست گاس موریتس را که دقیقاً بر اساس چنین برداشتی اشتباهی از کودتای ۲۵ آوریل و نقش "جنبش نیروهای نظامی" بنا شده اند، در مقاله خود بازگهرا ن نمی کند (امید داریم که حذف این مطالب آگاهانه بوده باشد!).

در ضمن این ایرادات نباید موجب مطالعه نکردن مقالات حسن محقق شود. روی هم رفته مقالات بالنسبه پرفایده ای هستند.

با پیدایش بخش مهمی از صنایع مدرن و اهمیت روزافزون سرمایه مالی در حیات اقتصادی پرتغال بخش های متعددی سرمایه داری انحصاری در پرتغال بایستگی تغییرات اساسی در ساختار اقتصادی سیاسی کشور را حس کرده بودند - جستجوی راه حل سیاسی نواستعماری برای اتمام جنگ های مستعمراتی، معرفی برخی اصلاحات دمکراتیک در جهت مدرنیزه کردن ساختار دولت و آماده سازی اقتصادی - اجتماعی پرتغال برای ادغام هرچه بیشتر در بازار مشترک اروپائی از مدت ها پیش به منزله تنها راه "واقع بینانه" حفاظت بردوام منافع سرمایه داری پرتغال مطرح گشته بود. اما غیرممکن این واقعیت که در تحلیل نهائی تغییرات فوق بنفع کل نظام سرمایه داری پرتغال تمام می شد، فقط بخشی از سرمایه داری پرتغال به ویژه آن بخش از انحصارات بزرگ که با سرمایه مالی "اروپائی" پیوند یافته بود - بخاطر موقعیت ویژه ای که در جریان تولید اشغال کرده بود به ضرر آن آگاه گشت. سالار، بخش عمده بورکراسی دولتی و اقتصاد دیگر طبقات حاکمه با هرگونه تغییرات اساسی در این جهات مخالفت می کردند. پس از مرگ سالار و قدرت رسیدن کیتانو تناسب قوا درون سرمایه داری پرتغال بنفع جناح "توطئه" چرخش کرد و اقدامات مؤثری برای تحقق یافتن خواست هایش صورت گرفت. اما جابه جاشدن ساختار پوسیده فاشیسم، آن هم در دوران انحطاط سرمایه داری فرسایشی جهانی، نه تنها به سرعت موقعیت نظام سرمایه داری پرتغال را بخاطر انداخت، بلکه، با انتقال بحران اقتصادی و توهم دائمی اروپا به پرتغال محیط مناسبی برای پرورش مجدد فاشیسم در اختیار جناح سالار زاریست طبقه حاکمه نیز قرار داد. زیر فشار دو جانبه بحران و چارگری کارگری استراتژی تقویت ابزار خفقان موجود جانشین پروژه "نوسازی" شد. بقول یکی از منابع موثق دولتی "در این زمان پرتغال مانند دیگر رود یزاست! در دیگر مدت ها برداشته نشده است. اگر ابلهسی یکباره و ناگهانی اجازه فرار به بخار ابلهست شده دهد، خود دیگر خواهد ترکید." بورژوازی "نوساز" دست از ابلهسی کشید و رژیم کیتانو برای تضمین بسته ماندن "در دیگر" شروع به سنگین تر ساختن هرچه بیشتر ابزار سرکوب کرد. گروه های ضعیفی تک - نظامی آینده، پلیس مخصوص، لژیون پرتغال، گارد ملی و غیره مجدداً به منزله ابزار اساسی حکومت بکار افتادند. اینکار جلوی اقدامات مجولانه "ابلهان" را گرفت اما در ضمن بخار داخل دیگر نیز افزایش یافت. حتی کلیسای کاتولیک هم بجوش آمده بود. کار به آنجا کشید که اسقف های کاتولیک جنایات ارتش پرتغال را در موزامبیک محکوم می کردند.

بورژوازی "اروپا زده" دوباره بحرکت افتاد. اینبار زیر لوای پروژه ای "عقلانه تر" به رژیم کیتانو و جناح "آفریقا زده" بورژوازی پیشنهاد داد: "در دیگر را بردارید اما حداقل آتش زیر دیگر را کم کنید." انحصارات بزرگ سامانیاماد و کوف مجدداً برتری راه نواستعماری را گوشزد کردند اما اینبار از زبان خود ارتش و با زبانی که ارتش درک کند. ژنرال اسپینولا (و گروهی از افسران ارشد ارتش) احضار کرد که پیروزی نظامی در مستعمرات امکان ناپذیر است و اختصار داد "اگر راه حل سیاسی (راه حل نو - استعماری) را نپذیریم پرتغال بیش از پیش تجزیه خواهد شد." اما از دیدگاه فاشیسم این پروژه ابلهانه تر از اولی بود. کم کردن آتش زیر دیگر یعنی تضعیف فاشیسم. یعنی سست کردن سرکوب، یعنی باز شدن در دیگر. در واقع چنان واکنش غیر مترقبه ای از طرف آتش افروزان شد که رژیم بناچار آتش نشان ها را هم داخل دیگر انداخت. رژیم دیگر دانشجو، کارگر، کشیشی و سرمایه دار را با یک چوب می زد. کیتانو در یک حطه به "نوسازی" طلبان، دانشجویانی که خود را بالاتر از قوانین تصور می کنند، سست - یکهائی که با منافع ملی قمار می کنند، سرمایه داران بزرگی که طمع دولت توطئه می چینند، کشیش هایی که از حرمت مقام شان سوءاستفاده می کنند "حطه" فاشیسم پرتغال تمام ابزار سرکوبش را بسیج کرد. از بانکدار بزرگ اسپریتوسانتو گرفته تا ژنرال ها و دیپلماتان

\* نقل قول از Economist, Feb. 26, 1972.

+ چنانکه در صبح شماره ۶، ص ۱۱، نقل شده.

و جاسوسان سازمان امنیت همگی علیه "کسانی که حیات پرتغال را تهدید می کنند" بحرکت درآمدند. پروژه "نوسازی" قاطعانه سه شکست خورده بود. در دیگ مهر و موم شد. اما خطری که "حیات پرتغال را تهدید می کرد" صرفاً خطر انفجار دیگ نبود. ابزار سرکوب یوسید. فاشیستی زیر فشار در دیگ یکی پس از دیگری خم شدند. در دیون ارتش، ابزار اصلی سرکوب، شکافی عمیق (در جهت صودی و افقی) بین ستوان، سروان و ژنرال، در باسالا و روبین واحدهای مختلف نظامی، پدیدار شد. "جنبش نیروهای نظامی" در دیگ را برداشت. توده ها به خیابان ها ریختند. دو جناح متخاصم طبقه حاکمه نیز از وحشت به آغوش یکدیگر شتافتند. گیتانو و جناح سرسخت طبقه حاکمه در شرایط جدید فوراً استراتژی "نوسازی" را قبول کردند. با در نظر گرفتن شکل ویژه کودتا بر اساس جنبش افسران پائین رتبه و درک جایه جا شدن شدیدی که این شکل بخصوص تغییر قدرت در فصل بندی سیاسی دولت سرمایه داری ایجاد می کرد، جناح استعمارگران افراطی طبقه حاکمه که شش هفته پیش اسپینولا را معزول کرده بود، دند، اکنون او را بهترین شخص ممکن - تنها "چهره قوی" - برای ریاست رژیم جدید و دفاع از منافع سرمایه داری پرتغال تشخیص می دادند. گیتانو و التاس کنان اسپینولا را دعوت به معاهده با "جنبش نیروهای نظامی" و درست گرفتن قدرت می کرد. اما اکنون اسپینولا و جناح طرفدار راه حل نو-استعماری ناز می کردند. درست است که این جناح برنامه "نوسازی" ساختار اقتصادی-سیاسی پرتغال را طلب می کرد اما نوسازی نه باین حد که با شش ستوان و سروان که از "استراتژی ضد انحصارها" صحبت می کردند، وارد معاهده شوند. حداقل تا زمانیکه از پشتیبانی جناح دیگر طبقه حاکمه اطمینان خاطر نداشته باشند نخواهند توانست در دو جبهه بجنگند و خود را حفظ کنند. در نتیجه اسپینولا تا هنگامی که کاملاً از طرفداری گیتانو و تسلیم کامل جناح "آفریقا زده" به راه حل نو-استعماری مطمئن نشده بود از دخالت در کودتا خودداری کرد. اما گیتانو و طرفداران او البته جهت گیری بسوی ادغام در بازار مشترک اروپایی و راه حل سیاسی نو-استعماری در آفریقا را به از دست دادن کامل سرمایه داری ترجیح دادند. بزور "جنبش نیروهای نظامی" ازدواج مجددی بین دو جناح طبقه حاکمه صورت گرفت - منتهی اینبار داماد بخانه هروس رفت. در هنگام تحویل قدرت به اسپینولا، گیتانو گفت: "ژنرال، من حکومت را به شما تسلیم می کنم، شما می توانید از آن حفاظت کنید. من از تصور قدرتی که در خیابان ها رهائیده است واهمه دارم." (در بیرون مردم فریاد می زدند "مرگ برفاشیسم!!")

### استراتژی سرمایه داری

بنابراینچه گذشت، برخلاف بسیاری از نظریات رایج، کودتای ۲۵ آوریل صرفاً بخاطر تضاد میان دو جناح بورژوازی پرتغال نبود و بهین دلیل پس از کودتا هم این تضاد نه تنها تشدید نشد بلکه شکاف ها موجود تا اندازه زیادی برطرف گشتند. استراتژی غالب طبقه حاکمه پس از کودتای آوریل نه استراتژی "نوسازی" بورژوازی "آفریقا زده" بود و نه استراتژی سنتی بورژوازی طرفدار فاشیسم - و در ضمن، نه صرفاً برآمدی از این دو. بخاطر بحران عمومی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی پرتغال که منجر به کودتا شد برای هردو بخش بورژوازی تمایز غیر مترقبه و حیاتی تری پدیدار شده بود که اتخاذ استراتژی اساساً جدیدی را ایجاد می کرد. از این پس عامل اساسی در تعیین استراتژی سرمایه داری چگونگی اعمال قدرت بورژوازی نیست بلکه حفظ قدرت تمام عوامل دیگر را تحت الشعاع قرار می دهد. از کودتا تا کنون چگونگی مقابله با برخاست جنبش توده ای و جلوگیری از سرنگونی کامل قدرت بورژوازی مسائلی هستند که پشت سر تمام تاکتیک های طبقه حاکمه بوده اند. اما مشکلات زیادی سیر استراتژی بورژوازی را ساختار یافته بود. نخستین مشکلی که بورژوازی در راه حفظ حاکمیت خود با آن مواجه گشت در سطح دستگاه قدرت دولتی پدیدار شد. از تحلیل رژیم

فاشیستی از یک سو نشان داده بود که جریان ها بشکل قدیمی نمی توانند ادامه یابند و از سوی دیگر بورژوازی پرتغال که بعدت نیم قرن زیر پر بال رژیم سالار فاشیستی زندگی کرده بود توانایی ساختن مربع ابزار جدید سیاسی حکومت را نداشت. واضح بود که بورژوازی تنها شیوه های سنتی دیکتاتوری پارلمانتاریستی نخواهد توانست هزینه های سیاسی اش را حفظ کند. فقدان یک حزب بورژوازی با پایه های مستحکم و وسیع توده ای (مانند حزب محافظه کار انگلیس و یا حزب دمکرات مسیحی ایتالیا) این راه را حذف کرده بود. بورژوازی پرتغال که بنا تجربیات دیگر دولت های سرمایه داری در دوران بحران های عظیم اجتماعی و سیاسی آشنا بود، بخوبی می دانست که تنها وسیله تضمین کارکرد مکانیزم سیاسی قدرت بورژوازی اتکا به ارتش است. اما بحران همه جانبه سرمایه داری قوت پرتغال موجب پیدایش شکاف در ارتش شده بود. با کودتای آوریل بورژوازی درک کرد که "جنبش نیروهای نظامی" تبدیل به قطب مستقلی از قدرت شده و از نفوذ قابل توجهی میان سربازان و توده ها برخوردار است. در نتیجه، ساله کلیدی در استراتژی طبقه حاکمه دهانه زدن به جنبش افسران جوان بود. فقط از این طریق بورژوازی می توانست از قدرت تشکیلاتی و پایه های توده ای جنبش افسران برای اجرای استراتژی اش استفاده کند.

بدین ترتیب بورژوازی پرتغال که چندی پیش افسران ارشد را معزول می کرد اکنون ناچار به مذاکره با جنبش سروانان و ستوانان شد. ژنرال اسپینولا که اعتقاد هردو جناح طبقه حاکمه را جلب کرده و به نقش "بناپارت" و داور مطلق منسوب شده بود شغل دلالی میان "جنبش نیروهای نظامی" و بورژوازی را هم بدست گرفت. تاکتیک طبقه حاکمه این بود که با تن دادن به برخی گذشت های سیاسی و اقتصادی و پشتیبانی ولرم از بخش هایی از برنامه "جنبش نیروهای نظامی" بتواند آن را تعدیل کند و در چارچوب دولت بورژوازی محدود سازد. "جنبش نیروهای نظامی" نیز دقیقاً بخاطر اینکه از طرفی به رفیق برنامه "فد - انحصاری" اش، ماهیتاً ضد سرمایه داری نبود و از طرف دیگر جنبش میان افسران پائین رتبه ارتش بود، برای بدست آوردن خواست هایش به دست رسی به قدرت حکومتی و در نتیجه حمایت بورژوازی پرتغال و نفوذ اسپینولا برای جلب این حمایت نیاز داشت. با سازش گیه میان اسپینولا و رهبران "جنبش نیروهای نظامی" صورت گرفت. بورژوازی انحصاری پرتغال به امکان پذیری حفاظت از قدرت دولتی اش امید وار شد. بورژوازی فکر می کرد که طبقه کارگر پرتغال بخاطر عقب افتادگی نسبی سیاسی و تشکیلاتی (مثلاً در مقایسه با طبقه کارگر اسپانیا) پس از دریافت چند امتیاز سیاسی و اقتصادی بالا جبار دورنمای سرمایه داری را می پذیرد و بدون خطر وقوع انقلاب در کوتاه مدت بورژوازی وقت کافی برای تجدید سازمان اقتصادی و سیاسی پرتغال را خواهد داشت. اما خوشبینی بورژوازی بر اساس ارزیابی غلط صاحب نیروها بنا شده بود - و چنانکه وقایع بعدی نشان می دهند این آخرین اشتباه محافل سرمایه داری نبود.